

در عهد و زمان بنام چوک دیگر که صد و نصد است همین قدر فاصله و بجانب شمالی این چوک سمری عالی و در
 آن مسجد فخری ایستاده و پشت گز و جانب کبریا و بازاری بطول یک هزار و پنجاه عرض سی گز است
 و بنهاد و کان و سمری مسجد در هزار دکان صر ف و نوازده امت نضیه عالم و ظروف و آلات
 چینی و جلای قند و نشان و عطاران و بادله و کناری و روشن غیره فراوانست و عقب چندی چوک
 باغ بیگم بطول نهصد و دو عرض دو صد و چهل و نه عرض شماره تمام و کمال درون آن گوده
 چهار و سیاه صحن معمارت و نشین و نواره و آبشار و حوض و نه برای چوبه و اباب و است و نیز
 درون شهر نو یک لال قلع صاحبان انگریز حوض کلانی ساخته اند مسمی بلال درگی شنبه جای
 دیوار و چهار صفت شمن و زیند او پنجه و تمام از سنگ سرخ طولاً صد گز و عرضاً بیست گز است
 از نه می آید و طرف جنوبی قلعه بادشاهی مسجدت زینت المساجد نام ساخته زینت العبادت عالمگه
 در محله دریا گنج است گنبد با صحن وسیع و حوض مومنازه با و حجره با همه از سنگ سرخ و فرا با
 آن متصل و مساجد بسیار بعضی خورد و بعضی کلان در شاخ جهان آباد بسیار است اکثر از
 سنگ سرخ کسی تا کجا بنویسد و این مسجد جامع است که در هم شوال در سنه یک هزار و
 نصد یافته هر روز چهار تا دو تا نماز که در عرض شش سال سیرت ده کعبه و پدید آید تمام سیدان است
 سنگنه و هفت طاق رفیع و گرداگرد آن محوطه است که نام مسجد اتصال در دو گویا یکیت سواد
 و طول مسجد بود عرض سی بود و کور عده با صحن وسیع و فرش آن سنگهای مربع
 برابر هم یک قطعی تر است و مناره بار تقاع پنجاه و دو گز و سه دروازه کلان بدو قلع
 و کرسی مسجد و ازوه و چهل زینت از زمین بنیست که هفت ده باشد گنبد های مسجد و در دروازه
 الاچه در از سنگهای سرخ با خط او داخل است سنگ مرمر و دالان با سقف جلادان است سنگ

فرش و سون مسجد بطریق جانی نماز خوانی از سنگهای مرمری و ملاحظه خط و ملاحظه سنگهای نماز در
 طرف شمالی آن چهارطاق و در هر ضلع از ضلع ثلاثه و در ضمن مسجد طرف شمال و مشرق حجره و حجره است
 با پنجه های مرمری و پنجه های سبزه که سالت پناه صلی الله علیه و سلم و جناب حضرت غوث الاعظم
 رضی الله عنهم است که در ایام تکبیر نشان میدهند و حوض مسجد شازده و شازده است و بنابر
 از سنگ مرمری آن در طاق میانه مسجد برزیده های صحن کرسی مطبوع رنگ مرمری است
 مشرف و این تمام مسجد از منظر مفهوم شروع قبل از آنکه مسجد شازده در شهر است
 بنامهای عظیم و متولد گشت با بیعت که بنود او را محل حلول الهی میدانند تعالی الله عن فالک
 سلطان محمود غازی چهار صد و نود و شصت را در حیطه تفسیر رسانیده آنجا یک تریزین بود و در
 مقال طلا بود و این یک باب یافت که باقی ماند و چنانچه در مقال و من شست و چون دست
 سلطان هفت بار قصد تهنیت آنجا نمایند سیمه آنچه جبال را بزرده نظر اسپر بود
 چهار نفر دیگر فصل رسانیده و حامل گرون جبال کیصد و هزار دنیا قیمت و در نیم
 قنوق و هزارم نند و فتح قلعه گوالمه نمود با اهل متبر و ارا الملک حکام بوده چون در
 نزدیک ابر آباد پای تخت گردیده در آبادیش فتور واقعه و در آنجا سوره شکر
 پدید مسهل بود در ششصد و پنجاه و یک در عهد عالمگیر نباشد که این مصرع در آن
 مسیح گو عبدا لیهن خان بان این مسیح زیاده و در نزدیک مسجد
 سلطنت آبادان چون در سبانی سلطنت احمد شاه بهادر چنانی احمد شاه در
 پنجاب آمده چهارده لکه روپیه گرفته بدست و اول بقصد حاجت کرده و چون
 در سلطنت شاه عالم این عزیز الدین عالمگیر سیمه مرشدی های حکام تسلط

تسلط یافته اراده ای فاسد پیدا کردند در گشته بکنزار و بنهاد و چار احمد شاه درانی چهارمین
 مرتبه باهند آمدن باشاهزاده و یعهد اتفاق کرده همیشه باراکه و ولکه سوار جزا بودند در
 میدان پانی پت شکست او در روز نهم از پانی پت تا دلی بقدر پانزده هزار نفر
 بدو رخ رسیدند و مقدر چهار گروه و پیو نقدی و جوالت از آنها تباراج رفت و شهر از تبار
 وفات رسید که با کبر آباد نیز مشهور است در زمان باستان شهر با نام نشان بوده
 و قلعه در غایت متانت است چنانکه صاحب طبقات اکبری آورده که در ابتدا از مضافات
 بیابان بود سلطان سکندر لودی بهت تعمیر آن مقصود کرد این شهر شاه افغان و سلیم شاه
 نیز سعی را با دمی آن بتقدیر ساندند و صاحب تاریخ اکبرشاهی و عبد القادر بداولی در منتخب
 التواریخ نوشته که در سده هفتم بنهاد و دو اکبر جلال الدین بغرم بنامی قلعه گره یعنی اکبر
 بهت مقصود ساخت و بنامی قلعه را باب ساند و سنگ تراشید و آب بر آورد
 و بنا بر احتیاج تختهای سنگی بخلقه های آهنی گذرانید با یکدیگر وصل کرده اند و عرض
 پنجاه تا مام رسید عرض یوازده گز و ارتفاع چهل گز و خندق آن سنگ و کج بر آورد
 اند عرض خندق بیست گز و عمق ده گز تا باب رسید از آب چون بعضی جن پارگشته و نظیر
 در استحکام و متانت در ولایات که نشان میدهند ز راهی هندستان از زمان خلیفه
 لمجا و ماوا گشت مصرع شبنامی قلعه از بهر ز تاریخ یافتند بعد از جهانگیر شاه جهان
 در عمارت آنجا مبلغ نهایی کثیر صرف کردند و بر بام عمارت بادشاهی تخت جهانگیر شاه
 از سنگ موسی در وقتیکه مرشد های ملوک تسلط یافتند مهابجی او مرشد چون بر
 تخت نشست خون از پیشانی آن تخت ظاهر شد مهابجی را مشاهده اینحال از شگفتی برخاست

قلعه
 نام در پیش
 ۱۲

پزیرین شست از آن باز ما و جوهر باران آن خون از آن تخت را ایل نمیشود بلکه بعد از
 شستن با دست و اول ظاهر میگردد و در آن حروف ابو محمد حسن شکر بر پیشم خود مشاهد نمود
 طعم و لون خود تازه از آن معلوم کرد بعد از چند گاه یکی از مردم انگلیز چون آن تخت
 نشست در دم از میانه شکافته دو نیم شد از صفات گوئی آنست که آب نمک با آن
 میان شجر حریان می یابد و در هر دو طرفش حدیق و سبزهستان و عمارت است و طعم
 آن مقبره جلال الدین اکبر پادشاه مسمی بکنده است که در میانیت و چهار زرت و قشده
 و شاه جهان پادشاه هم بقدریک کرده و در لکهنه و سپه عمارت اکبر آبادیه مشاهده
 از جمله اش لکهنه روپیه بر سیم گیم که از سنگ مرمر درون قلعه تعمیر یافته و سیم محل سجده
 و پنجاه لکهنه بر وضو رجمند بانو الخاطبه ممتاز محل که مشهور بتاج گنج است و نموده بر عمارت
 دولتماند و دیگر بقاع چون ممتاز محل مذکوره از حرم محرمه شاه جهان بود و عصمت
 و حسن صورت و سیرت ممتاز بوده پادشاه با او محبتی خاص داشته که با دیگر ازواج
 مثل صدیق صفیه مظفر حسین میرزای صفوی و کریمه شاه نواز خان خلف عبدالرحیم
 خانخانان این پیرم خان او را نبوده و بنا بر حسب مقرر مقبره عمده ایشان مشتمل بر
 ارم نشان با گنبد نامی عالی و مناره ای مرتفع و چوبه تره با و بنگله با و مسجدی و ایوان
 نامی وسیع تمام از سنگ مرمر نخی کاری نگینهای قیمتی نموده و کاریگران فراد
 تیشیه هزار و قلم انواع صنعت بحال مهارت در آن بکار برده بنام و ساخته بود چون
 وفات محل در آن شب گوارشیه بندهیم زینت علی کبیر و چهل جبری آن عجبی متنا
 محل خست با و از آن خبری دهد در سن سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز در بران بود

پور و آغشته نعش و راز انجا با کبر باد در تاج گنج رسانیدند و در مقابل او وضع مذکور
 لب و نیامی تنها شاه جهان باد شاه برای خود مقبره دیگری همین وضع نیست که تعمیر
 نماید این بنا بسبب تسلط او رنگ یب عالمگیر گشته شدن در اشکوه از قوه بغل نماید
 و شاه جهان پادشاه تا هفت سال و پنجاه و هفت روز منزوی و محبوب بود و در آخر حرب
 شش ساله که در هند و یک و فاتیما حکم عالمگیری در تاج گنج در پهلوی قبر متنا
 محل مدفون شد لفظ رضی استیلا رخ و فاش یافتند و این وضع تاج گنج اصد در
 و خوبی دارد که شهاب ن نصفت میگویند اگر یک کرور و پیه جهت تاشامی انصاف شود
 از جوییدن آن قاعه نباید و زیدام و ز مردم اکبر آباد در هر روز کشته بتفحیح آن باغ
 بهیات آجتماعی میروند و بصورت ماه رخان آفتاب سیار و کش نگار خانه چین کارگاه
 فرورین است لفظ پیرچه سبزان طوطی کلام سهی قاتمان صنوبر خرام
 طبعان است چو باد ام تره بموشی که بسته از موکه فرنگی غزالان بستن وطن
 سمن و صبیحان چیدن بدن در تباراج هول بازوه صف همه معانه می لعل کف همه
 اگر توبه چون سکندر است یکی غمزه کافر شش در خورت او ده بر کنایب سر و
 طرفی بانام است لکن شوهری مختبر بوده چون در سلطنت سلاطین دنیا پناه قصور
 قوتوست لیری از امر اکوس نا ولا غیر می خوانند بخود سری پر دهند از اولاد نوا
 منصو خان چن تن در لکن شوهر حکومت رسیدند اما پادشاهی با آنها طلاق نشد
 روز پرورد در آبادی شهری پرداخته امروز نظیر آن در آبادی و وفور سامان مکننت
 و ثروت کم نشان می دهند و در عمل مالک مضبوط گنجی بجاوست چون هر کسی

علی لرغم دیگری در تحصیل کمالات سعی دارد امروز با جماع مردم دانشمند صاحب کمال
 طرفه سزیمینی است کالیپی سرکاریت شهرش بر کنار آب جون واقعه محمد یوسف هر
 در سال که عجایب و غرایب سینه ستان کوشته بود که وقتی در عدد و کالیپی از سزیمینی
 جماعتی دیدم با سزیمینی بهانه و مویهای تولید که هم طرفه کفر و ضلالت می بودند و هم
 بر جاده سلامت ثابت قدم بودند گاهی در پیش تب سجده میکردند و گاهی سرب جانت قبله
 فرمی آوردند و سوز و دست و زانو در میان تسبیح بیست و شش فقره پیشانی اگر آنها را با
 هم سوزانید میشد یا زاعی سوی می داد هر کدام بنامه خود رفته ششم در شش اکار فرما
 آتش در خانه خود میزدند مادر و پدر و فرزند خود را قتل آورده جلای وطن ختیانند
 و هرگز یاد و یار خود نمیگردند قصبه بلکرام که سابق سری نگر نام داشت از قنوج نسبت
 شمال مال مشرق بفاصله پنجاه و هفت و در یای گنگ بمسافت ونیم کرده در وسط
 آن هر دو شهر میگذرد و فصل صحیح است که زن شیر خان حاکم مرآ آباد را که شهر مذکور را بنا
 دوست دو پسر توأم زاده یکی بصورت آدمی و یکی بصورت مار بود مادرش و اسیان مونا
 کم کرد و پسر شیر می داد تا مادرش ماه بزرگ و قوی شد و بار بار در خویش بازی میکرد
 نهایت الفت و اشت چون گرسنه میشد نزد مادری آند و شیر میخورد تا آنکه ده ماه شد
 مادر شیر گاو بر میدادند و او میخورد و گاه در نزد برادر آید بازی میکرد و گاه بر پلنگی که با
 او مقرب بود رفته میخوابید به همین طور روزگارش میگذشت تا اینکه روزی بهنگام شام
 که آمدن او نزد مادر مقرب بود و نیامد مادرش بختش و شخص مشغول شده تمام شب خوابید
 روز دیگر بطریق مهور و کنیزکی برای بختن نان بر سر تنور رفت و خواست که خاکستر

بر آرزوید که میان مونا و شش نور سوخته مثل خنجران بچکشید و تمام طلای خالص
 شده کنیک متحیر مانده نزد خاتون آورد و نیک نگریستند از سر آدم طلای خالص
 دیدند سایر الناس تعجب کردند که این مار از آن آتش اضطراب نکرده همچنان نشسته
 سوخت یا آنکه پیش از فروختن آتش با جمل طبیعی مرده باشد مختصراً آن طلا در خانه
 ایشان بود دولت و ثروت آنها روز بروز می افزود تا شبی در وان در خانه
 ایشان لقب زدند و صدوقی که در وان طلا بود بروند از آن روز باز دولت
 شان روی در منزل نهاد و صاحب تاریخ کلیات قانون می نگار و که مرابا شخص
 که از اولاد برادر مار بود اتفاق ملاقات شد میگفت که ما مردم را مار نگر و اگر گز
 اثر نکند نه امن العجایب مخفی ماند که هندوستان مملکتی است در رعایت عرض
 و طول متوطنانش اکثریت پرستند و در میان آنها نیز اختلاف بسیار است حیوانات
 غریب الاشکال و عجیب التمثال از طیور و دواب و سباع و جانوران بی دران بسیار
 و معادن و نباتات بسیار و چندان خوبی که در آنند بسیار است در هیچ مملکت نیست
 عبدالمؤمن سلام رضی الله عنه نقلست که شادی را ده جزو آفریده اند و نه جزوان تا
 بهندست تا و یکجز و راب باقی جهان داده اند و یکی از خوبی های هند است که مسافران
 احتیاج زیاد و توشه و بدرقه نیست چه در منزل خوراک و علیق و دواب و مرکب
 گرایه و محل تسهیل خاطر خواه موجود است سلسله آمد و رفت از یکدیگر گشته میشود خصوصاً
 در زمستان که از رعایت اعتدال هوا تر و بیشتر است و سیاهالذات نفسانی و
 تشعات جسمانی آنچه هوا پرستاران را در هند میست در هیچ یاری نیست کس که

هر نوع که گذراند منعی و تکلیفی نیست و از میوه های هند آنچه قابل برآید باشد نیشکر و غیره
انسان و گوید و کتهدل و نازکی و آمروسن و کزنی و بیرون و جیل است و از گل
کیوتزه و پهلوسری و سیونی و گل کوره و رابل و چینه است چینه سالی دو مرتبه گل می
و هر مرتبه بامدت دوام میکند و از نباتات نافهیه یکی برگ تنولست که آنرا بان گویند
ما دام تا کسی آن را نخورد و خوبی آن در دهن متصور نگردد و نظم برگ بان است
طوطی شاداب در دهن بیک میشود در خاب مغز اصحاب مجلس نگویند از
ادامی تمنا و شیرین خوردن آن فسان خنجر فکده و اکشای نقاب معنی بکر زبان
زبان سرخ برگ لاله نامه زود دهن همچو عقیقه بویا تازده فوغل دوستداری او
چون ناز و زجان سپاری او و آنچه از مهر غریب و رسوم عجیب که در هند دیده
شد در هیچ ملک ندیده و از چکس شنیده نشد اگر بجز بر اینجمله پرواز باعث طلال خاطر نازک
مطالع کشفگان شود لاجرم بکنه چینه که غریب تمام دارند گفتا کرده شد فرد شنیده
مزه نیست ناشینه شنوده شنیده سخن لذت بکل حدیده و از اینجمله است که بعضی
زنان را چون زود فانی یا بی وجود او زندگی بر خود حرام دانسته خود را با و میسوزد
و از روز مجسمه بوقوع می آید و آن لباسهای فاخره پوشیده حامله های گل
بگردن انداخته مرده اند از سیرت جان که بس گریه است بر خیزد شخصی صادق القول
تل میکرد که در حدود بنگال زنی را آتش سوزانده در خرمن افتاده بود بدینگونه بنگال
که هر دو از اقربای آن جمعی در برابر و صف زده است او بود آن سوختنش
و ناداری شوهر را در کنار خاده شمع و از آن سوختن او و وجود موهوری خود را

از تنگ و تنی مانده که سر حرکتی که مشعر بر عدم ثبات و وقار باشد از دور و چون نیاند
محلکه جسدش آتش یک رنگی میسوزند چند زن برابرش ایستاده بودند یکی را از
بنام طلبید آن زن متحیر گشته بی اختیار بجانب او روان شد چون نزدیک رسید
پایه آن محرقه بود با و اشاره نمود که بگیر و آن زن چون پا صبا که بر سالار زار
در میان شش سوزان در آمد آن پایله را مانند گل سوزان از دست آن سمندهش
پروانه شب گرفته و شکفته و خندان برگردید گویند در آن وقت هر که را آن محرقه
میطلبند و این حالت و تهور دست می دهد که بی ترس و بیم در آن مهلکه می رود و
ضرب می آید و از آن زن نقلست که مرا از رفتن در آن آتش و پایله از دست او گرفت
و آوردن اصلا خبری و شعوری نبود و در میان اهل سینه چهار و دو که چون آن
زن که اگر استرگویند باشو هر خود در آتش رود و آتش آغاز سوختن آن سوختنی
نمایند سخنها می غیب خبر میدهند که اکثر آن بظهور میرسد و محض شریف نجفی در تاریخ همی
بجای السلاطین نوشته که در کرناگت باینکه فقیر شجر سکات متبر رسیدیم بعد چند
روز راجه آنجا که ویرت نام داشت وفات یافت یا بقصد زن نامی در حرم ساری خود
آنها هر دو یک ساعت با او در آتش نقد سوختند و دیگری از پرگنات هند جوگی پیدا
و خواش سوختن خود در نظر راجه آنجا که در راجه آنجا که روز بسوز و سر و پرست
روز چهارم خلقی کثیر از ارباب اسلام و عین صنام جمع شدند جوگی مذکور کوشید
در بروکلاه ترک جان بر سر برابر راجه غنی و ارباب از تکلم بسته و نرگس صفت
نظر بر پشت پا و خسته با ایستاد بموجب حکم و فضل گو سفند و گاو نرم ساخته برگرد

میریختند تا بسروشش برآمد و انباری بهم رسید بعد از آن چپ دست آتش زده بدامین باد
 میکردند تا هر چهار طرف در گرفت و هنگام گرم شد و وقتی که شمع در آتش تا گلوی آن
 رسید بجانب اجه توجه نمود و حریفی چند بزبان رساند و نیازمندانه فرود آورد
 و پیشانی بر همان روی آتش نهاد چشم پوشید و در دم در کشید و دیگر جمعی از جوگیا در
 بندی میباشند که در حبس نفس مسکوشند و مواظبت و مداومت بجای میبرسانند که در هر
 چند روز یکبار نفس برمی آرند از آن جمله در بنارس جوگی بود باین صفت موضوعه چنانکه
 خان زمان یکمتر زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت دیگر نگر صفت
 دوازده روز در آتش گذاشته که صلابا و ضرری و ایسی نمیبرید و ایضا در
 پنجاب شوریده بود از قید جهانیان آزاده و سودای و عالم کیو بخاوه نه بعالمش
 تعلق و نه بعالمیانش تعلق عمر آگوشه زیننی شگافته و پهلوئی چپ را که مخزن گوهر
 دل است در آن شگاف نهاده دست از خوردن کشیده و چشم از نمودن پوشیده
 و بیست و دو سال باین بیات افتاده بود و در نیت نه پاکشیده و نه دست فکنده
 و از غذا بهوی طعام قناعت کرده و اسماء علم بحقایق الامور مخفی نمائند که در
 و مخارج طول و عرض هندستان در زمان شاه جهان بادشاه باین عنوان بود که
 طول این مملکت از بند لاهی تا سهلت و دوهزار کوه پادشاهی و بهر کوهی چهارگزده
 گزی خویل و دو انگشت مساوی الحمله و عرضش از قلعه بست تا قلعه بروده که در
 و پانصد کوه و برای ضبط و ربط این سواد اعظم بیست و سه صوبه قرار داده و تعداد
 مرداری نموده و دیوان و بخشی باشکرگران در آنجا تعیین کرده هر صوبه چنانچه

و هر سرک چندین پرگنات دارد اکثری از پرگنات ده گلبه قریبه حاصل اند کبر بر محال
 صوبه بخشانست و عدد پرگنات چهار هزار و شصت پنجاه است و شمار قریات اهل
 الغیوب داند و جمع تمامی ولایات شصت و دو کرو و اوام شصت و سه است و در دوم با
 و بحساب و پیوسته کرده شود و آنرا خلافت شاه جهان آباد صد کرده و در اوام متصرفان
 صد کرده و در اساطیبه لاهور نو کرده و در انجیر جمیر نو کرده و دولت آباد شصت کرده و
 و در پنجاب و پنج کرده و احمد آباد پنجاب و پنج کرده و بنگاله یکصد و ده کرده و آباد پنجاب کرده و در
 چهل کرده و سالو چهل کرده و خاندیس چهل کرده و اووه چهل کرده و تلنگانه سی کرده و
 ملتان سی کرده و اسیه سیت کرده و کابل سیت کرده و صوبه کشمیر پانزده کرده و شهباز پانزده
 کرده و بلخ هشت کرده و بخشان هفت کرده و قندهار هفت کرده و بنگاله چهار کرده و در انجیل
 یکصد و سیت کرده و در ام خالصه شصت و سه بوده موافق دو نوزده ماهه سه کرده و در قریه حاصل
 و دست و باقی هفت کرده و در جاگیر امرا خواه بود و ایضا بدانکه مالک سید سید سید
 فصل در درستان و تاپستان و برسات از غره آبان تا آخر بهمن چهار ماه و درستان
 از پنجمه دو ماه میان که آذر و دی باشد ایام شدت سرما و آبان و بهمن هم که چاره
 آسایش و بهشت و درین چهار ماه سواری و ترو و شیر و شکار بضرغت میتوان
 کرد از غره اسفند تا آخر خرداد و چهار ماه تا پستان از پنجمه اسفند تا آغاز بهار بهشت
 و در کمال اعتدال و فیور دین نیز معتدل است و خوب میگردد و درین دو ماه سواری
 سواری و چندان سواری ندارد و تا بیضورت سفر نمیتوان کرد چه خیمه ز تابش
 آفتاب نموشکوره آسینگر میگردد و در خرداد و وقت شدت و پستان ای گریاست

به بیامرداد و ششپور ایام برسات است و در تیر اگر بارش نشود هوا بچو خورد و محو میگردد
 و در مرداد و عین بارانست که گاه باشد که در روزی ده پانزده مرتبه بار و در بار
 رنگین پیدا شود و این ایام خوبیهای هواست از حکمت بالغه الهی است
 که درین خلک گرم قلیب است که هنگام صوت گرمای چهار فصل مقرر و ایات دیگر است
 باین جهت سپرد و در الابر سکنه زندگانی مشکل میشد و در ششپور اگر چه باران زیاد
 آمانه بر تیره مرداد و این ماه است ایام برسات است مجمل فصل بر شکل سه هوا و در
 اگر بر باد است هوای منستانست اگر بارش و برسات است و اگر نه هوای تاپستان
 لیکن در تاپستان با تقیاس هوای باشد و در برسات و زیکه باران نباشد و نسیم نوزد
 هوا تمسکاتند و گرفته میگردد و بر ضمیر ذراک اهل ادراک منخفی ماند که چون بمواری
 رفیق توفیق قطع منازل و ترقیم احوال قلیم سیم بی پای چوبین قلم نموده شده بحلال عتقا
 یک این بیان بسط طارم اقلیم چهارم معلوف می دارد و نظیر درخت چو فکرم از سیم برج
 پر کرد و لعل و در جهان درج خواهیم که در می نظر چهارم خورشید از چرخ چارم که هر مظهر
 من چو لعل تابست با صبر بگو که آفتاب است الا قلیم الرابع این اقلیم تعلق آفتاب دارد
 و وسط سموه عالم و مسکن اشرف اولاد آدم است متوسطانش بحسب صورت و سیرت
 افضل اولاد ابوالبتانه صد در صفا و فضل و نهر است اقلیم چهارم از شرق شمال و بلاد
 چین بود پس برخان بالغ اکثر ممالک ختا و اراضی تربت کشمیر و بدخشان و جنوب
 بلاد یا جوج با جوج گذر و پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طنج
 و انصار کرمان و فارس و خوزستان و از آنجا بحر روم را قطع کند و جزیره قدس و سقلیه

عینه
 ۱۶۲

و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد نایبی و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بسا حمل بحر
 محیط مشرقی میشود در ذکر بعضی از مواضع مشهور این اقلیم مبادرت میرود چون
 در قایم سیم ابتدا بزرگشام و مصر نمود در این اقلیم شروع بذكر خراسان که غیرت افزا
 جناست کرده می شود در فضایل خراسان نیست که در همه روز زمین عرضه آن
 وسیع تر نیست و هیچ مملکت و پادشاهی بطول و عرض خراسان نیست گویند در عهد
 عباسی روم را پیروزه بودند ثلث خراسان بر نیامده و مانند شجار و شمار و ریاض
 و آنها خراسان در هیچ اقلیمی نشان نمیدهند و ابتدا از مر شاه جان بقلم می آید مر شاه
 جان از بلاد مفرط خراسان است بعضی بر این اند که آشهر اسکندری ساخته و بر
 از اینیه شاپور و والا کاش می دانند اما اصغر است که طهماسب همت بر آبادانی
 انگار شده است و در الملک سلطان سنجی انا را الله برانه بوده چون عراق
 که بدترین اقوام ترکان اند بر سلطان مستطو شدند سه شبانه روز آشهر را غارت
 نمودند و جهت طلب مخفیات و فاین و مصادره اشرف و اعیان را مواخذه نموده در
 قندیه کشیدند و ازین روی خرابی بسیار بر راه یاد پس از آن قندیه روی آباد
 دیدنی ای جمله جمعی از هر جانب داد و تا در زمان چنگیز خان نوعی خراب گشت که بحالت
 اصلی باز نیامد صاید حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان از قتل و غارت بلخ باز برگشت
 پس کوچکین خود تو لیجان را با شتا و هزار سوار خود از طرف خراسان روان
 ساخت تو لی نخست بدو رفته آشهر را محاصره نمود مجیر الملک که در سلطنت
 متخوار مر شاه منتظر بود چون بغیر از اطاعت چاره نداشت با همیشگی برقیاس

سپهر ساس نولینان شتافت بعد از آن لشکر خود را با تار متوطنان مرو را چنگارید
 به صحرایانده یکی چهارصد نفر از محترقه و پس از آن دختران بجان مان داد بقیه
 لشکر مان قسمت نمود چنانکه هر یکی از چهار صد کس حصه رسید و بود که هر یک حصه
 خود را بقتل رسانیدند و سید غزالدین شهاب با چند نویسنده و شاهزاده شازده زور تعداد
 مرو کردند که پیروزه کلهه نفر و کسب بودند و آن شهر همچنان غراب بود تا در زمان میر شاهر
 ابن امیر تیمور که در کان فی الجمله جمعیتی دست داد و سلطان سنجاری در مرو آن
 موقوفه بقصد رسانیده بدین جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت و آن در وقت
 دارد یکی نویسی که بنام بانی آن بود سنجری بود یکی که بنام ویکی نو و مرو در زمین
 همواری واقع شد و توابع بسیار دارد و آبش از مرو رود است که عبارت از
 مرغاب باشد در وقت می شود و از میوه انگور و خربوزه نیک و فراوان در آن
 آما هوای نیک دارد و بیماری و مانند بسیار است و در بعضی جا های وی کشت
 باشد برابر زنبور که مردم سده تا پستان از غذای آن بیلافاقت می روند و زنبور
 حکیم زنجاست ابو اسحق طالقانی گوید در مرو نشسته بودم ناگاه دیوار که نشانداد
 از زیر آن چند سبزه می بیرون آمد یکی از آنها شکسته بود و در آن سبزه یک نرنگ بود
 وزن کرد و وزن بود و الله اعلم و از نیکان و بزرگان آن مکان خواجه بشیر خان و علی
 مبارک همه از شعر عماره و کسایی و عظیم و فتوحی و غیره اندامه نهند و هفت
 مختصری است که مردم نیک همواره از آن سخنان بر خاندند و دست خاوران امضا فای
 بهشت از اول حضرت شیخ سعید ابو الخیر قدس سره و حکیم توری هم از آنجا بوده

با قزوینی آن باورد و چون بوده طعام باورد می ختراع الشهر است اما آب و هوا
 بدوار و لیکن پیش نشست که حضرت فضیل عیاض و عبد الله مهدی و شیخ احمد نصر
 از آنجا برخاستند تا بحسب آب و بجای نزه و دلگشا است چه شهر تمام در
 که در شهر ولایت دوازده هزار چشمه و دوازده هزار چار است و نیز شهر است که
 ولی در آن ولایت برخاستند و در نعمت بنظر آمده که در برابر خانقاه است اما ابو علی
 و قاف گور نیست که تربت چهار گصد پیرت از کبار مشایخ با نینجه سار اشام خورد
 گفته اند و مولانا سعد الدین تفتازانی از آن ولایت است کسی از مولانا سوال کرد
 که شما از آن ساینده فرموداری الرجال من الشاهرس ما بین هر دو هرت و است
 و در قفاحش نیک بصول می پیوند و قلعه آن از قلاع معتبره خراسان است و نیز
 که محمد خان شیخیانی فتح خراسان نمود یک لگه و هفتاد هزار خانه در شهر نظر آمد
 چون اسمعیل مشهور مردم با ترفیب بملت اهل شیخ داود در حینی که لغرم مقابله و
 بخاریه بجانب خراسان حرکت آمد محمد خان مردم نیک ولایت را کوچانیده با
 در آن شهر کشیل فرمود و آنجا همه بطیب خاطر با آمدند و در شتافتند ازین سبب
 شرس رو بویرانی نهاد و بیست و پنج سال خراب ماند در زمانیکه شاه طهماسب
 صفوی بر عبد الله خان و املی توران جیره گردید در صد و معومی شرس شد
 زمان تا حال آباد است و مردم نیک از آنجا مثل شیخ ابوالفضل میر شیخ ابوال
 و اخیر و شیخ نعمان رحیم الله برخاستند شهر بلخ از آنجا کیومرث
 آریکاوس آب بلخ آورده باعث آبادانی شهر گشت و اشکن و عطیم و نجاب

بنا نهاد و در زمان عملای لوی اسلام بیت خف بن قیس خراب گردید و حضرت
 بموجب فرمان یکی از پادشاه بنی امیه که در آن گشت شهر را عمارت نمود و چون آن شهر را
 غلامان نصر تعمیر نمودند هر آینه بقلعه بنده وان موسوم گردید از عمارت عالی بیج
 نوبهار بلج بوده گویند چون خلق نام کعبه مظهر و شرف و عزت آن شنیدند بر آنکه از راه
 بلج بودند بتخانه در مقابل و مبارزه آن بنا نهادند و بر زیر آن قبهاست و علمها و
 و ارتفاع آسمان کعبه درش بوده چون تخت خلافت بوجود حضرت ذوالنورین ^ع ^ع ^ع
 و منور شد در آنوقت خالد بر یکی بدستور آبا و اجداد صاحب اتهام بھارج بود و
 توفیق شرف اسلام شرف شد خود را عبد السلام نام کرد و مردم را از عبادت آن تجانم
 مانع آمد لاجرم ملک ترخان بنجم فتنه شکر بر سر وی کشید و او را با فرزندان ^ع ^ع
 رسانید مگر یک پسرش که بر کت نام داشت گریخته بکشمیر رفت بعد از چند وقت آمد
 بجای پدر یکیز دو بر یکیان که آثار وجود و سخامی آنها در زمان خلفای عباسی
 در تواریخ مذکور است جمله از نسل اویند در حبیب السیر آورده که چون جنگیز خان بلج
 آمد آن بلج در معموری بنشاید بود که در شهر و قری کبیر از او ولایت جای نمازیم
 میگزارد و کبیر از او ولایت حمام داشت و از زبده الاولیا خواجه ابوالنصر پارسی
 نقلت که در وقت استیلا و محاصره جنگیز خان مردم بلج پیشکشهای فراوان ^ع ^ع
 عجز و زاری و اطاعت و انقیاد با استقبال شتافتند اما از شدت قساوت
 قلب آن شقی فایده نداد و نظم و چنگیز شد و در خاک بلج اهل بلج از او
 گردیدند و زویرانی آن شهر را کرد و دست از خون خلائق زمین گشت طشت

باز تیرج آبادانی یافت امروز شهرت در غایت عظمت و شگرفی قلعه دارد
 کوه قاف و خنقی چون و ریای محیط و ستونهای او صاف و از میوه و انگور و
 خرپوزه و هندوانه و انشجریک میشود چنانچه مشهور است که چهار هندوانه باریک
 شهرت و در حیب السیر مسطور است که در هشتصد و پنجاه که میرزا با بسند خط
 برادر خود سلطان حسین در بلخ لوای بایات مرتفع گردانید غزنی می شمس الدین
 نام که ششین حضرت بایزید نظامی قدس سره رسید از کابل به شافیه تاریخی
 ظاهر ساخت که از در زمان سمرقندی تصنیف کرده بودند در کتاب مکتوب
 که در حضرت شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه در قریه خواجه خیران در فلان موضع
 است بخاران نیز با بسند جمع کابرد اعیان بدانجا که سنگ نوشته در
 بوده شتافت در آن موضع چنانکه در آن کتاب نوشته بود گندی ظاهر شد و قریه
 میان آن موجود بود و چون آنکی زمین را احضر کردند لوحی از سنگ سفید پیدا
 که بر آنجا منقوش بود که در قبر سید النبی رسول الله علی ولی الله میرزا با بسند
 در حال قاصدی همغان صبا و شمال بهرت کمر ستاده صوت آهسته شنیدند
 و نیز در فور خود بدانجا نبضت فرمود و عمارتی در غایت فصاحت و وسعت طرز
 حمام و بازاری مشتمل بر کابین بنیاد نهاد و یکی از آنجا که به شهر شاهی مشهور است
 فیض آثار وقف ساخت و تیرج آمد و شد خلاقی بدان غنبد انجامید که هر سال
 قریب صد هزار تومان کیلی زر نقد و جنس نذر و نیاز تخمیناً بد انجامی آورند تا
 آن استان مطاف نزدیک دور است و از بلخ مردم نیک بسیار خاسته اند

مثل حضرت ابی بله بن محمد و احمد و حمزه و شیخ ابو بکر و ابراهیم و ابوالانوار ابی القاسم بن علی و ابی
 شمر و ابو جلال المبین المشهور بمولانا می رود می قدس الله سرهم و از حکماء
 دانشمندان شیخ ابو علی سینا و از شعرا شیخ ابوالحسن شهید و ابوالقاسم حسن عسکری
 و قاضی حمید الدین صاحب مقامات و شهید العین و طوطا و امام شمس الدین باقر
 جنجکلی و میمنت و در ناحیه محمود آباد است و در غر از بانی نزه و با طراوت و عمارت
 پر منفعت و لازم کیفیت بسیار دارد و سانس صاحب مد فمیلاند و اکثر بصر
 می برند و حکم ظریف فاریابی اگر چه بجا یا شسته بکری بسیار اند خود ولایت پر منفعت است
 هرات را از آن تمتع بسیار است و بعضی مینند و داخل اند خود نیز میسند و از مروت
 سید جمال الدین بر که است پیر مقتدای امیر تیمور گویگان بوده هر چه اگر چه داخل در شهر
 و در آن طرف همچون واقعت لیکن چون از مضافات این قلعه است و برین سمت واقع
 شده بهترین بگذران مسابرت می نماید برین در زمان سابق شهری بانام نشان
 بوده چون چنگیز خان بران استیلا یافت نوعی خرابی و بر این گشت که از آن گل
 غیر خاری و از آن گل غیر خاری باقی نماند و الحال بقدر شمشیر یعنی قصبه آبدانی
 دارد و آنجا همواره مردم عالی مرتبت و صاحب ثروت از برین خاستند از علمای
 محمد علی حکیم و ابو بکر و راق و از شعرا میخاک اویب صابران انجام است حاصل کوهستان
 نزه با طراوت است و از فواک و شمارانگور و انار محصول می پیوندد و در آن ملک
 شادمان است و نه خرابی بکدام عظمت آنها را ندیدار است بر یکطرف آن شهر چای
 پیروز و قنطاریه شکر طاق بر آن است شده و از قبیل جنگاب چند بویگر

کرد و کافر همان در معرعه و دیهات آن ولایت در جریان آن خندان بود و فرمود که مسووم
 مقامی نام است و تکیه بر لغزش عمل می آید و اسپان خندی بن الجهم مشهور است و مردم
 در شجاعت ثالث رستم و سفید پارانند و دارالملکش کولاب است که حصارش در غایت
 حصانت و استوار است لفظ قلم خوب چو دیوار است که مبر و مهر بود آنرا
 گرد آنرا که صبا آورده بنفالیه آن بی حوران برده اند فیض آثار حضرت کبیر
 سید علی سمانی قدس سره در جوار کولاب روی و اقصی چار دیواری و مخوف و
 مردم اکثر زیارت مشرف میشوند بخشان بکثرت مراد و نور مزایم و زیادتى آنها
 و بسیاری شجاری و آثار نشان کثیر و نمونه قدما است و اهل آنند یار اکثر اوس و شام
 و نبار لطافت آب هوا کثرت سبز و جلگه همیشه در صحرا بنمیرند و اسپان قوم
 هم و نرم دم فراخ کف لانه میان فریبین خشک پی و چرب بود در میان ایشان بسیار
 بهم میرسد لفظ ریش قطره زن لبان سحاب باو تند ز صهيل برق شتاب
 شکر و یوزاد خارا سسم غنچه بین یال خیرانی دم موم آهن ز ستم ستم او خارا
 فاقه نرمی دم او و تازمه پیش بی افسرده رخس دار اسکندری خورده اند اگر چه
 سواد کن بسید و رانند یار است اما آنچه ذکر توان نمود کان لعل و لاجورد است که سر
 لوح نسیه عالم رنگین ساخته فرود و کان لاجورد و لعل در کان بخشان راء زواج
 اعتبار انداخت چرخ و مهر خشان از راه در جواهر نامه مذکور است که در قدیم الایام کان
 لعل چون مکان عقا و کبریت حمزانی نام و نشان بود آنکه در کوه بخشان در زمان
 یکی از عباسیان یازده شید روی نمود و مصلح و آخرت الارض تعالیات

گردید و در خلال آن احوال در یکی از جبال که آنرا تنگ تنگیان خوانند سنگی سفید از آ
 لعل استخراج مییابد بر صفحه ظهور افتاد چون شرایط تفحص تقصیر سپیدن پوشید
 ظاهر شد و لعل کلان گاه گاه بندت بهست می آید چنانکه در تنگ شسته در روز تنگ
 امیر تیمور پیشتر نغز داشتند و شایه از او به جا نماند نیز از زبان بخشان قطعه لعل
 آبداری خوش رنگ بی عیب بوزن یکصد و بیست مثقال با دیگر تحایف رسالدا
 صاحب ممالک آقا لیم آورده که حکیم ناصر خسرو و علوی وقتیکه در مواضع دیگر کان برین
 بخشان بسیر و حمامی ساختند که عجایب عالم چنانکه جامه کربان خوانده برین بوده که
 بیست و چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند در می باز میشد و قیبه پیدا
 آمد بر شمال جامخانه اول آنکه بر دیوارهای اینخانه هفت حلقه بود و باز حلقه کشیدند
 و حمام پیدا میشد و عالم باین هفت حلقه غیر حمامی کس دیگر نبوده و اگر غیر او دیگر
 میکشید در جامخانه اول میدید و عجایب گیرم داشتند و همه خانه های این حمام
 نیک جام روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیست و شاهان بخشان از اول
 سکه فیقوس بودند سالها حکومت در آن سلسله بود تا سلطان ابوسعید گورکانی
 سلطان محمد را که آخرین آنسلاطین بود بقتل رسانید و دولت آنجا را انقضاض
 یافت کابل از شهری قدیم جهان است و شرق آن لغمان و پشیاور و بعضی بلاد
 هند و غربی آن کویت است که مسکن قوم ننگری و هزاره است و شما شرق
 ولایت قندوز و اندراب است و کوه هندو کش فاصله واقعه خورش فزول
 و لغور افغانست و ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوه است از

مجموعه کتب خطی
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران

مجموعه کتب خطی
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران

کابل دیگر و بجای سیتیون رفت که هرگز آنجا برف نبارد و از آنجا دو ساعت کابل
 سیتیون رسید که هیچ وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارده تومان و سیتیون
 داخل لغمانت که در شرق روی کابل واقع شده و تا ششمین روز در سنگ سیتیون
 ترین آن توپخانه سنگ چهارست که بیخ و گندم و نارنج و کبک و نیشکر و این
 تومان خوب میشود و دیگر تومان علی شنگت شمال و بهند کش پیوسته قبر
 ایام نوح در این تومان هست و بارشاه در واقعات خود آورده که در بعضی از توپخانه
 بنظر آمده که حضرت ایام زابلک و مکان نوشته اند مردم آن ناحیه غمین را بجای
 کاف و نطق کنند غالباً از جهت آن ولایت را لغمان گفته باشند و تومان دیگر در
 توپخانه و شراب دره نوز شهرت دارد هر چه بر روی مایل آنرا تاشی گویند هر چه
 خست سومان تاشی دیگر تومان که دره نور است و سر حد کافرستان و قشده
 و این تومان تا حد سواد و بجز رسم است که بی زنی که بمیرد او را بلوی تحفه از چهار طرف
 بر دارند اگر آن زن مصدق عمل بدی نمشود آنجا عتبی سعی و خواش در حرکت
 آید و اگر آن زن عمل بکند مردم حرکت نتوانند کرد مگر بشواری دیگر چهار
 تومان کابل یکی تومان نخیل است و این کوستان انار و جلفوزه و در آن کوستان
 اندایز خنک گویند بسیار می باشد چنانکه مردم آن طرف از خوب جلفوزه است که چون
 همیشه نور می بینند چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوستان رو باهی است که در میان
 هر دو دست و هر دو زبان او بر و مالیت شبیه بلبل سپر که از دختی بد دختی توپخانه
 و انار و بابلان گویند و دیگر تومان غور بند است چون در آن ولایت کسل نماند بیگانه

و از آن گنجان بجانب غوری می روند هرگز نبندند استخوان یافته در غورندگان لغز و
لاچور دست و اما بعل نمی آرند و در میان غور بند آب باران دو مرغزار است که
فصل بخار بضر است و زبانت آن دو مکان کم جایی نشان داده اند بپرو شاه
واقعات خود آورده که وقتی یکی از آن دو مرغزاری و سه قسم لاله مشاهد افتاد
که هیچ شباهت بدیگری نداشته و نیز آورده اند که در آن مکان لاله است شنبو
از عالم گسوری که از لاله گلبوی می نامند و دیگر توامات دارد که اگر بزرگ یک
پرواز و سخن در از کشت استلاف و استرخنج دو موضع اند که در لطافت سیم دارند و
میرزا الغ بیگ بن سلطان ابو سعیدین دو موضع را سمرقند و خراسان منخوانده و
ازین دو موضع گذشته قریب یک فرسنگ دژه است موسوم بخواجه بیار
که از جایی نیک شهر و مکان است محل اصل خواجه بیار آن چشم است که بزرگ
چهار بسیار برآمده و برین و بسیار چشمه درخت بلوط است و در پیش چشمه رخوان
زار است که از زرد و سرخ در یک چشمه کف و این جنس درخت را از کرامات است
و رویش میدانند و شکار جایی قابل آب باران است و اکثر وقت در اینجا جانور
می یابند و صید میکنند از آنجلی شکار بو تیار است که کلگی ساج از آن بصل می بیند
و کابل از جمله چهار بهشت خراسانت که عبارت از بهشت و قندار و کشمیر باشد و از
خوان عوام فوا که لذت شش بحال و نور شاه و گدا یکسان بهره مند و علم
صلحا و فضلا نیز از آن زمین زبنت آیین بهره سیده اند مردمش از غث و سین
بجرات ملازم و شین و نشین اند و نکته نامی ظریف الفاش غم زوا و اندو چین اند

شیراز و سمنان کاتبی الاصلت در کابل تولد یافته چون سن رسید سید سید
شمافته و در آنجا وفات کرده و مدفون آنجا در سمنان مشهور است حضرت شایسته
پدر بزرگوار ابو حنیفه امام اعظم رضی الله عنه که از اولاد نوشیروان بوده و چند سال
در کابل گذرانیده بطرف کوفه هجرت کرده و حضرت امام عالی مقام در کوفه پدید
میوه و انگور کابل در خلاوت و پایدگی با امام است سیار این موضوع است از
نواحی بامیان در کوه انچه شربت در شعبه که چون کسی نجاست در آن اندازد
بجوشد آنقدر که از عقب روان شود بلکه فرو گیرد و پاک کند و نیز در زمین بامیان
چاه هست که آنرا غورک خوانند و آب بسیار در چون نخورند شود و قصد
کند آب فرو شود و نخورک غرق کند و فرود بعد از ساختن استخوان نخورک
اندازد و صوبه که غلبه نماید عن الاقات والتدیر از مشایخ بلاد عالم است
و انولایتی است قریب چاق وسط اقلیم چهارم واقع شده چه اول نجاست
که عرضش سی و سه درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و طولش از جزایر خالدها
یکصد و پنجاه و پنج درجه یا پنجاه و آن را اول بلاد خراسان می شمارند عرض آن ولایت طول
افتاده از جمیع جوانب محفوظ است بقلع روئین و سنج جبال قاف شمال کوهستان
بنامش بجانب بلی و هندستان زمین شمالی بطرف بدخشان و صوب خراسان
و جانب غربی بطرف بکلی و محل اقامت قارغنه طرف شرقی منتهی شود
ببادی راضی بتبت و مساحت طول آن ولایت آنچه هموار است از حد شرق
تا غربی چهل فرسنگ است و عرض آن از حد جنوبی تا شمالی هفتاد و سه فرسنگ است

و در نفس اندشت هموار که در میان کوه‌ها و قشده نهران هزار قیریه و مواضع مرموز است و کوه
و در شش فلوزا قسام و در میان میوه‌ها است و تا پیش با اکثر مرتبه سازگار و بوی و عقیقه
روی شامخات قلاع محکم و حصون منازح جبال گردون شمال پیرمون آن مرموز است
کشید که بالای آن از تعرض عادی مامون باشند کسی از پرگانه‌های آنکه زمینداران اینجا متفق
باشند با وجود کثرت نواب و شدت اقتدار قبضه سلطنت نمی‌باید مظهر راه‌های آنواست
طریق است یکی بصوب خراسان که بنایت دشوار که از پرگانه کوه پامون بر راه گلگت برود
میرسد دوم راه دارد که صعب و قریب است و نقل و انتقال برایت مگر کرب و دوا نیست
و مردم آنجا کار می‌خوانند و بردوش تا چند روز بجایی می‌رسند که بر چارپای می‌توان کرد
راه‌های که بصوب هند است اگر چه در سابقه دشوار تر بود و نزدیک در زمان حکومت سلطان
کشیر و پادشاهان چغنائیه صاف و هموار شدند و دیگر بصوب بت قدری آسان است
اماره بت خورد خالی از صعوبت چند روزه علف ندارد است که سواری دشوار است
که چارپایان تلف میشوند و این بهر دو راه تبیین کاشغور و ختن و لاسه می‌روند و در آنجا
و ماچین و کوشتان و توران و حدود بنگاله و کامروپ می‌رسند و با این خوب و شوق
بطرف هند هم راهی است اما چندان مسلک نیست و درین محدوده کامواری اراضی مسطوره
در چهار قسم منقسم میشود که زراعت آبی است بالآبانی و گلار و میوه‌ها را می‌بازد و میوه
و پسته برگه و درنده و سترن و لاله و ریاحین و بنبشته و انواع گله‌ها و کناره و دو خانه
است و در زستان برف می‌بارد و اما گزندگی هوا نمی‌باشد بلکه همچنان طبیعت و بوی
حرارت غریزی می‌گردد و تا پستان بحال لطافت هوا می‌گذرد و در دوام و مزید است

فصل اصباح هر سه کثرت اوقات نمیشود و از ایام بجا روشک و فوچه توان گفت با ما
 اگر کسی در طبیعت خود صرف تعریف و توصیف آن کند از عهد و عشرت این بیرون نیاید
 باشد و در فصل خزان که ایام برگ ریختن از نخوت اوراق متلاطم و درختان و تنگه تماشای
 هر چهار فصلش در ندرت و نصارت گروان یکدیگر مبروه اند نظم متشابه چهار فصل از و
 تیر و اردی بهشت و بهمن و کسبه نیست در وی بفصل ضعیف و شتاب بی گل و ال
 کوه یا صحرای مصنفان جهان و متوجهان ایران و توران و شعر نادره گفتار و قصاید
 الوالی ^{در ایام} نقدی نظم و شعر در تعریف و توصیف این بده صنایع قادر قدر یاد سخن
 داده اند که عشرت این در حق دیگر بدان بوقوع نیامده که اگر کسی با جمیع آن در ^{خند} درازت
 مجتهد بسوی هم رسد و هیچکس از نیلک لطیف خاطر و خواهش دل بیرون نرفته و نیز
 فواد شاه جهانگیر هم نزع جو بستند از خواهش دل گفت که کشید و در گریه مولانا
 شرف الدین علی یزدی در نظر نامه خواننده میر و حبیب سیر و امین احمدی
 در هفت آیه و محمد بن احمد نگارستان و شیخ عبدالحق دهلوی در تاریخ دهلوی و علی و عبد
 شیرازی در وصفات و خان شاه بلخی و روضه الصفا و میرزا حمید رضا شرفی در
 تاریخ شهید و صاحب بن سینان و طبقات ناصری و امین اکبری و اقبال نامه و
 غیره نقد در تعریف این و ادب سخن سر و داده اند که میرزا علی منصور نیست نهی هوای
 معطر و نسیم که بخارا و بهمنه بخوبست و هوای او شامه کافور گل افروز بارش با
 باده و چمانه و چنگ و چغانه است و از بار و رود بارش محل رود و در دو عالم
 آتش صاع بزل گلر خان نهاده و بنفشه اش طره شاگردان بهار و در بهمن